



۶

تذكرة الأولياء

عطار

(فريدالدين محمد بن ابراهيم نيشابورى)

مقدمه، تصحيح و تعليقات

دکتر محمد رضا شفيعى کدکنى

جلد اول



انتشارات سخن، تهران

فهرست

جلد اول

سپاس نامه
مقدمه

پابرده-هجده

نورده-یکصد و هفتاد و شش

۶۴۸-۱

متن بخش اول

۳

○ سَمِ اللهُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ أَعَارَ كَنَان

۱۱

۱ دکر ابن محمد جعفر الصادق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

۱۹

۲ دکر اُويس المرزبي رضى الله عنه

۲۹

۳ دکر حسن نصرى رضى الله عنه

۴۷

۴ دکر مالک دينار رضى الله عنه

۵۷

۵ دکر محمّد واسع رضى الله عنه

۶۱

۶ دکر حبيب عجمى رضى الله عنه

۶۹

۷ دکر ابو حارم مَدَنِي رضى الله عنه

۷۳

۸ دکر عُنَةُ العلام رضى الله عنه

۷۷

۹ دکر رابعه رضى الله عنها

۹۳

۱۰ دکر فُصَيْل عباص رضى الله عنه

۱۰۷

۱۱ دکر ابراهيم بن ادهم رضى الله عنه

۱۲۹

۱۲ دکر بَشِير حافى رضى الله عنه

۱۳۹

۱۳ دکر دوالبون مصرى رضى الله عنه

۱۶۱

۱۴ دکر نابريد سسطامى رضى الله عنه

۲۰۷

۱۵ دکر عبدالله مبارک رضى الله عنه

۲۱۹

۱۶ دکر سُعبان نُوزى رضى الله عنه

۱۷	دکر شقیو بلحي رضى الله عنه	۲۲۹	۴۸	دکر ابو عبدالله بن الحکلا رضى الله عنه	۵۰۷
۱۸	دکر امام ابو حبيبه رضى الله عنه	۲۳۷	۴۹	دکر ابو محمد زونيم رضى الله عنه	۵۱۱
۱۹	دکر امام شافعي رضى الله عنه	۲۴۵	۵۰	دکر ابن عطا رضى الله عنه	۵۱۷
۲۰	دکر امام احمد حنبل رضى الله عنه	۲۵۳	۵۱	دکر ابراهيم رقى رضى الله عنه	۵۲۷
۲۱	دکر داود طابى رضى الله عنه	۲۶۱	۵۲	دکر يوسف اساط رضى الله عنه	۵۳۱
۲۲	دکر حارث مُحاسى رضى الله عنه	۲۶۹	۵۳	دکر ابو يعقوب بهر حورى رضى الله عنه	۵۳۷
۲۳	دکر ابو سليمان دارانى رضى الله عنه	۲۷۵	۵۴	دکر شمسون مُجَت رضى الله عنه	۵۴۳
۲۴	دکر محمد بن سَمَاك رضى الله عنه	۲۸۵	۵۵	دکر ابو محمد مُرْتَعَش رضى الله عنه	۵۴۹
۲۵	دکر محمد بن اسلم الطوسى رضى الله عنه	۲۸۹	۵۶	دکر محمد فصل رضى الله عنه	۵۵۳
۲۶	دکر احمد حرب رضى الله عنه	۲۹۳	۵۷	دکر ابو الحسن پوشنگى رضى الله عنه	۵۵۷
۲۷	دکر حاتم اصم رضى الله عنه	۲۹۹	۵۸	دکر محمد بن على الترمذى رضى الله عنه	۵۶۱
۲۸	دکر سهل بن عبدالله التستري رضى الله عنه	۳۰۹	۵۹	دکر ابو الحير اقطع رضى الله عنه	۵۷۱
۲۹	دکر معروف كرخى رضى الله عنه	۳۲۹	۶۰	دکر ابو عبدالله ثروعدى رضى الله عنه	۵۷۵
۳۰	دکر سَري سَقطى رضى الله عنه	۳۳۷	۶۱	دکر ابوبكر وَزَاق رضى الله عنه	۵۷۹
۳۱	دکر فتح موصلى رضى الله عنه	۳۴۹	۶۲	دکر عبدالله مارل رضى الله عنه	۵۸۷
۳۲	دکر احمد حوارى رضى الله عنه	۳۵۳	۶۳	دکر شيخ على سهل اصفهانى رضى الله عنه	۵۹۱
۳۳	دکر احمد حصرويه رضى الله عنه	۳۵۷	۶۴	دکر حمر سَاح رضى الله عنه	۵۹۵
۳۴	دکر ابوتراب بحشى رضى الله عنه	۳۶۵	۶۵	دکر ابو حمرة حراسانى رضى الله عنه	۵۹۹
۳۵	دکر يحيى معاد رارى رضى الله عنه	۳۷۱	۶۶	دکر احمد مسروق رضى الله عنه	۶۰۳
۳۶	دکر شاه شجاع كرمانى رضى الله عنه	۳۸۷	۶۷	دکر ابو عبدالله معربى رضى الله عنه	۶۰۷
۳۷	دکر يوسف بن الحسين رضى الله عنه	۳۹۳	۶۸	دکر ابو على حورحانى رضى الله عنه	۶۱۱
۳۸	دکر ابو حصين حداد رضى الله عنه	۴۰۱	۶۹	دکر ابوبكر كتانى رضى الله عنه	۶۱۵
۳۹	دکر حمدون قصار رضى الله عنه	۴۱۳	۷۰	دکر ابو عبدالله محمد بن حفيظ رضى الله عنه	۶۲۳
۴۰	دکر منصور عمّار رضى الله عنه	۴۱۹	۷۱	دکر ابو محمد حريرى رضى الله عنه	۶۳۱
۴۱	دکر احمد بن عاصم الأنطاكى رضى الله عنه	۴۲۵	۷۲	دکر حسن منصور حلالح رضى الله عنه	۶۳۷
۴۲	دکر عبدالله حُنْتَق رضى الله عنه	۴۲۹	متن بخش دوم		
۴۳	دکر حنيد بعدادى رضى الله عنه	۴۳۳			
۴۴	دکر عمرو بن عثمان مكى رضى الله عنه	۴۶۹	۷۳	دکر ابراهيم حَواص رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ	۶۵۳
۴۵	دکر ابوسعيد خَزار رضى الله عنه	۴۷۵	۷۴	دکر شيخ ممشاد ديبورى رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ	۶۶۳
۴۶	دکر ابو الحسن بورى رضى الله عنه	۴۸۳	۷۵	دکر ابوبكر شلى رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ	۶۶۷
۴۷	دکر بو عثمان حيرى رضى الله عنه	۴۹۷	۷۶	دکر شيخ وقت ابوبصر سَرَاح رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ	۶۹۱
					۹۳۰-۶۴۹

٦٩٥	٧٧	دکر شیخ ابوالعباس فصاف رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٧٠١	٧٨	دکر شیخ ابوعلی دفاو رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٧١٩	٧٩	دکر شیخ ابوالحسن حرفایی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٧٧٥	٨٥	دکر شیخ ابراهیم شسانی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٧٧٩	٨١	دکر ابوبکر طمستانای رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٧٨٣	٨٢	دکر شیخ ابوحمره بغدادی، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٧٨٩	٨٣	دکر ابوعمر و نُحَید رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٧٩٣	٨٤	دکر ابوالحسن علی الصایع رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٧٩٧	٨٥	دکر ابوبکر واسطی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٨١٥	٨٦	دکر ابوعلی ثقفی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٨١٩	٨٧	دکر جعفر خلدی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٨٢٣	٨٨	دکر شیخ ابوعلی رودناری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٨٢٩	٨٩	دکر شیخ ابوالحسن حُصْرَى رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٨٣٥	٩٥	دکر شیخ ابواسحاق شهریار کارروی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٨٣٩	٩١	دکر ابوالعباس ستاری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٨٤٣	٩٢	دکر ابوعثمان معربی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٨٥١	٩٣	دکر ابوالعاسم بصرآنادی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٨٦١	٩٤	دکر شیخ ابوالعباس بهاوندی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٨٦٥	٩٥	دکر شیخ ابوسعید ابوالحیر رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٩٢٥	٩٦	دکر پیر ابوالفضل حسن رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
٩٢٩	٩٧	دکر ابوجعفر محمد بن الحسن رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ

جلد دوم

سجده بدلها

تعلیقات

فرهنگواره

فرهنگواره سجده نَدَلها

فهرست مراجع

١١٣٤-٩٣٩
١٥٠٦-١١٣٥
١٧٢٤-١٥٠٧
١٧٤٠-١٧٢٥
١٧٨٠-١٧٤١

مقدمه

عطار و نیشابور

نیشابور بزرگ، که از سمتِ حوب به ناحیهٔ کاشمرِ امروز و نُسبتِ رورگارانِ کهنِ منتهی می‌شود و از شمال به کوه‌های هرازمسجد و از غرب تا حدود اریحانِ نزدیک به گرگان را شامل است و از شرق تا حدود سرحس و تربتِ حامِ امروز و تایباد و گساناد تقریباً مجموعهٔ حراسانِ کوبی را شکل می‌دهد، دارای چهار رُنع بوده است. حاکمِ نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵) که بزرگ‌ترین تاریخ را برای نیشابور نوشته و کتاب او ظاهراً معصّل‌ترین تاریخ شهرهای ایران به حساب می‌آمده است و امروز تنها تلخیصی از آن باقی است، نیشابور را به چهار رُنع تقسیم می‌کند: ریوند، ماژل، شامات، و شعروش.

کیفیت این تقسیم‌بندی این بوده است که از چهار طرفِ مسجدِ جامع به «هر طرفی رفتند و تا کنارِ رمینِ ولایتِ (منتهی الیه رُنع) قُرئی و قنات را به آن رُنع بست دادند و نه قریه‌ای که در آن حابِ معمور و بیشتر [مشهور] بود اصافه کردند»^(۱) رُنع شاماتِ نیشابور، رُنعِ حوبیِ شهر است که به سمتِ کاشمر (نُسبتِ قدیم) کشیده می‌شود و این رُنع شاماتِ شاربده فرسخ طول دارد و ولایتِ رُح (امروز حُلگه رُح و در تعبیرِ یاقوت رُنع رُح^(۲)) درین بخش واقع شده است.

رادگاهِ عطار و مرارِ پدرش شیخِ ابراهیم در کدکن قرار دارد که کدکن مرکزِ حُلگه رُح است. برای این که تصویری روشن‌تر از موقعیتِ جغرافیایی کدکن داشته باشید بهتر است بدانید که کدکن مرکزِ حُلگه (یا ولایتِ) رُح است و رُح در رُنع شاماتِ نیشابور قرار دارد.

در قدیم مرکزِ حُلگهٔ رُح آبادی بررگی بوده است به نام بیشک^(۱) ولی امروز مرکزِ حُلگهٔ رُح همان کدکن است که اسبیهٔ قدیمی و مساحدِ کهنی از عصر تیموری و ما قبل تیموری در آن باقی است بعضی چارطاقی‌هایی که به نام مرارِ «پیر»ها و خود دارد، بی‌گمان ساهای ساسانی و حتی ما قبل ساسانی است^(۲)

ما نمی‌دانیم که عطار، در فاصلهٔ کدکن تا بیشابور مرکزی، که شهر اصلی بوده است، در چه وضعیتی اقامت و سفر بوده است کی از حُلگهٔ رُح و رَنج شامات به شهر مرکزی رفته است و یا چه‌گونه میان این دو نقطه در رفت و آمد بوده است وقتی عطار در منطق الطیر^(۳) از «ده ما» سخن می‌گوید بی‌گمان مقصودش کدکن است و وقتی از «بیشابور» سخن می‌گوید یا «شهر» منظورش همان شهر مرکزی بیشابور است

این که چه مقدار از عمر عطار در کدکن گذشته است و چه مقدار در بیشابور مرکزی بر ما روشن نیست آیا او از کدکن کوچ کرده و به بیشابور مرکزی رفته و در آنجا اقامت گرفته است یا گاهی مقیم بیشابور بوده است و گاهی مقیم «ده ما» که همان کدکن است؟ فرض دوم پذیرفتنی‌تر به نظر می‌رسد انوسعید ابوالحیر نیر میان مهه (در دشت حاوران) و شهر مرکزی بیشابور در آمد و رفت بوده است و «رستان‌ها بیشتر به میهه بودی و تاستان به نسابور ناشیدی»^(۴)

امروز با گسترش وسایل زندگی اجتماعی و شهری مفهوم شهر و شهر بزرگ تعییراتِ بنیادی کرده است، ولی در گذشته ضرورت‌های حیات و امیت اجتماعی اقتضای آن داشته که شهرها فشرده‌تر از اکنون باشد تا ایهمه، حاکم بیشابوری می‌گوید «شصت ديه - با أسواق و سائین و مقابر - داخل محلات شهر است» و نام‌های این ديه‌ها را به تفصیل تمام یاد می‌کند و می‌گوید «این مجموع قنات و قری بود بر حواب شهر، به کثرت عمارت، همه محلات و کوچ‌های شهر شد و ناعات و سائین و مقابر آن در محلات [شهر] داخل گشت و به قصاب آریه، در سهٔ خمس و حمسین و حمسائیه» (۵۵۵) به زلزله ویران گردید و به تعییر او

(۱) همانجا ۵۲۸/۱ و الأساس سمعی ۲۵۰b

(۲) نام بعضی ازین پیران و مرار انسان بدن‌گونه است پیر گلهو، پیر نلئو، پیر زروید، بر آسورا ← مقدمه ما بر محاربه، ۲۵ (۳) منطق الطیر ۳۹۸ (۴) حالات و سحان ابوسعید ۱۵۰

توقيع ادا رلزلت الارضش کرد / در یک دوسه دم، عالیها ساها^(۱)

بیشابور، همیشه، زلزله‌خیز بوده است و عرفی شیرازی (۹۶۳-۹۹۹) در بیتی آن را بدین گونه تصویر کرده است

ر شرم کثرت عصیان من به رعشه فتد حسانگاه قیامت چو ارض بیشابور^(۲)
این شصت ديه و محله - که در داخل بیشابور قرار گرفته‌اند و عملاً تبدیل به احرای این شهر شده‌اند - هرکدام خود شهری بزرگ به شمار می‌رفته‌اند و مقدسی در مورد بعضی از این محلات که محله «حیره» یا محله «میشک» یا «حور» است می‌گوید «هرکدام برابر بیمی از شیراز» همان روزگار است^(۳)

در روزگاری که عطار درین شهر می‌ریسته و به حلاقیت ادبی و عرفانی خویش سرگرم بوده است بیشابور بر اثر صربه‌های ویرانگر هجوم‌خیزها (در سال‌های ۵۴۴-۵۴۹) دیگر آن شکوفایی و رشد مدنی و فرهنگی را، احتمالاً، نداشته است تا ایهمه، هور بزرگ‌ترین مرکز فرهنگی جهان ایرانی به شمار می‌رفته است

ار نیشابور ساسانی تا نیشابور سامانی

در یک روایت شفاهی که مقدسی از حاحط نقل کرده است، بیشابور در شمار ده شهر مهم قرار دارد، در کنار بعداد و کوفه و بصره و مصر (فسطاط) و ری و مرو و لاج و سمرقند^(۴) این قدر می‌دانیم که یکی از سه آتشگاه بزرگ عصر ساسانی در بیشابور بوده است، همان آتشگاهی که به نام «آذر برین مهر» در ریوند بیشابور قرار داشته است^(۵) و

(۱) تاریخ نیشابور الحاکم، شماره ۲۷۱۷-۲۷۱۸

(۲) برای اطلاع از زلزله‌های نیشابور بنگرید به

Earthquakes in the History of Nishapur', by Charles Melville in *Journal of Persian Studies (IRAN)*, Vol XVIII, 1980

(۳) احسن التقاسم ۳۱۵

(۴) احسن التقاسم ۳۳ و معاسه شود تا تاریخ الأدب الجغرافی العربی، کراشکوفسکی ۱۴۱ مولف احمر موحه شده است که شمار شهرها درین روایت نه شهر است و نه ده شهر

(۵) ریوند نیشابور بنگرید به تعلقات ما بر تاریخ نیشابور، ص ۲۸۲، و احسن التقاسم، مقدسی، ۲۴۸، و الاساب، ۲۶۵b و ۲۶۶a



۶

تذکرة الأولياء

عطار

(فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری)

مقدمه، تصحیح و تعلیقات

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

جلد دوم



انتشارات سخن، تهران

فهرست مطالب جلد دوم

۱۱۳۴-۹۳۹	سحه بدلها
۱۵۰۶-۱۱۳۵	تعليقات
۱۷۲۴-۱۵۰۷	فرهنگواره
۱۷۴۰-۱۷۲۵	فرهنگواره سحه بدلها
۱۷۸۰-۱۷۴۱	فهرست مراجع

تعليقات

ترحمه حطه عربی کتاب به نام خداوند بحشده مهربان و مرا توفیق حرارو بیست کار حویش را ندو سپردم و ندو نار می گردم سپاس از آن خداوندی است که به بهترین گونه نعمت‌ها کشاده دست است و نه شریف‌ترین گونه بحشش‌ها او را سپاس می‌دارد حدایی که در نالاترین ذروه عزت و کبریا ستوده است و در ژرفاهای رمین و نلندهای آسمان او را بیایش می‌کند نه زساترین انواع ستایش‌ها آن خداوند بررگی و حرروت و روشی و حلال و ملکوت، آن برشده در پرده‌های انوار محد و قدس و سپاس، دور از نگاه بگردگان و بیایی بیسندگان، بردیک نه بیش اها که در آتش عیان و افروحتگی ریح شعله‌ورند، آن خداوندی که چشم نقای فرورفتگان در موح حیر دریا‌های یکتایش را نه بیستی فروست و آنها را که در ژرفای قربتی ناشاخته فرو رفته بودند نه هستی حاودان آمیحت و ایشان را نا عزت بیمارمدی به حویش توانگر ساحت و توفیق ان را بدیشان بحشید که ار آنچه در حرابه نعمت‌های اوست بهره یاند و نا بیست کردن ایشان، هستی بدیشان بحشید، چندان که در روشایی بیستی فرو رفتند و ار حواست و حواست‌ها رهایی یافتند و نار و نه اسی حویش را برکرانه قدس او فرو آوردند و بیستی را ندرود گفتند و، نا بهره‌مدی ار روشی راستین، خود را ار فریخته شدن نه سایه‌ها و تدیس‌ها رهایی دادند، آن تدیس‌ها و سایه‌ها که پیکره تاریکی اند و هستی نما‌های آفریش

او را سپاس می‌گزاریم که ما را از ندسگالی آن کس که نا ما اندیشه ند می‌وررید سسده آمد و ار مهان برداشت هرکه را نا ما، ار برای او، دشمنایگی می‌کرد و نارداشت ار ما هرچه راکه ما را ارو باز می‌داشت و سارواری افکند میان ما و حویشت و ما را در رمه گماشتگان حویش پدیرفتار آمد و با حطاب شریف و کتاب شکوهمد خود ما را گرامی داشت و ما را ار پیروان دوست خود و دوستداران دوست خود قرار داد

گواهی می‌دهیم که بیست حدایی حر او، بی هیچ انار که همسان او باشد و همتایی ندارد که نا او

برابری کند، زیرا که چون در اوصافِ اِلهِیَّتِ او درنگریم می‌بینیم که حدایی حرا و بیست و اگر در هستی سگریم «او» بی حرا و نمی‌یابیم گواهی می‌دهیم که محمد سده و پیامبرِ اوست و برگزیده او که نه حق او را فرستاد بر همگان و او، نا حایگاهِ بلندش، دشواریِ گره‌گیرِ گمراهان و اهلِ تنگی و تاهمی را از میان برداشت و رمره‌گمراهان و کزروشان را نابود کرد و نا روشاییِ حویش آتش گمراهی را به خاموشی کشانید و یارانِ حویش را، در سرایِ هدایت، نشیمن داد، دل‌های رستگاران را به فروعِ گوهرهای دین روشایی بحشید و توفیق‌شان داد تا گنجینه‌های یقین را به دست آورید و بیانی‌شان داد تا دُشوارةِ راه‌های پیامبران را سگرید و برگزیدگان و پرهیزگارانِ ار پیروانِ حویش را ویژه خود گردانید، آنها که دست از دو جهان شسته‌اند و ار نعیم هر دو گیتی چشم فرو بسته‌اند، نه یاری شواهدِ پنهانِ عیب، یعنی آنچه از نگاهِ چشم‌ها پنهان است و هیچ جزّ و گمائی را بدان راه بیست و حدای دل‌های ایشان را نه نهایتِ حواست‌ها و آن‌سوی همت‌ها راهمون شده است و ار دل‌هاشان پرده برگرفته است و مقاصد بلند و فرودِ تنگناها و روان‌های ایشان را ار تاریکی و روشایی‌های شائنه‌دار پالایش داده است و برگزیده است، ار رهگذرِ روشاییِ ردایش‌های قُدسی درودِ خداوند بر محمد ناد و بر حاندا و و یازانش، چندان که روشاییِ ار لطف و ار حاویر فصل نتاند و چندان که تاریک‌شونده‌ای ار افقِ دوری و دورافکنگی بدر آید و چندان که آدرخش هدایتی ار انبر عیایت بدرخشند و چندان که سحنگوی صدقی، نا کلمه عشقی، سخن سر کند و در نادیه شوق گام بهد درود ناد بر او، درودی سیار

۴ * وَرَثَةُ اَسِيَاءِ اشاره است به حدیث «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ» یعنی دانشمندان وارثان پیامبران‌اند (الجامع الصغیر ۵۵/۱ و ۶۹/۲، کور الحقایق ۶۴/۱ و ۲۱/۲، التمثیل و المحاصرة ۲۴)

۴ * عِلْمٌ لَدُنِّي تعبری است فرآیی، برگرفته شده ار وَاِنَّكَ لَتَلْقَى الْعَرَانَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عِلْمٍ (۲۷/۶) و تو این قرآن را ار برد (= لَدُنْ) حکیمی دانا فریاد داده می‌شوی) در فارسی عِلْمٌ لَدُنِّي و لَدُنِّي به معنی دانشی است که ار طریق الهام و ار عب نه افراد می‌رسد و بیاری به واسطه و استاد ندارد مولانا فرماید (مشوی، ۲۲۳/۱) ای برادر! دست بردار ار سخن/ خود خدا پیدا کند عِلْمٌ لَدُنْ

۴ * عِلْمُنِي أَنِي پدرم به من آموخت

۴ * اَدْنَى رَبِّي حدیثی است که در متون صوفیه زیاد بدان اشارت می‌شود به صورت «اَدْنَى رَبِّي فَاحْسَنَ تَادِيْنِي» نا «اِنَّ اللّٰهَ اَدْنَى فَاَحْسَنَ تَادِيْنِي» نقل شده است ار حمله در کشف الحفا ۷۰/۱ کشف المحجوب هجویری ۴۳۲، تمهیدات عین‌القصات ۶۶ و ۱۷۴، بیر تعلیقات مرمورات اسدی

۴ * عَصَى نَبْلِ اَدَمَ و عَصَى نَبْلِ اِبْرَاهِيْمَ و در سسخه اساس ما کاتب نَدَل مشکول کرده است که

علط است و باید در تلفظ قدیم نَبِلْ باشد و نه تلفظ امروز «نَبِل» (= نه دل) این یک اصطلاح عرفانی مهم است که ار حدیثی گرفته شده است بدس گوته «اِنَّ لِلّٰهِ تَعَالٰی عَلٰی وَحِهٖ الْاَرْضِ ثَلَاثِمِائَةَ قُلُوْبُهُمْ عَلٰی قَلْبِ اَدَمَ و اربعین قُلُوْبُهُمْ عَلٰی قَلْبِ اِبْرَاهِيْمَ و سبعة قُلُوْبُهُمْ عَلٰی قَلْبِ حَبْرِيْلَ و خمسة قُلُوْبُهُمْ عَلٰی قَلْبِ مِيْكَائِيْلَ و ثلاثة قُلُوْبُهُمْ عَلٰی قَلْبِ اسْرَافِيْلَ و واحدٌ قَلْبُهُ عَلٰی قَلْبِ عَرْرَابِيْلَ فَاِذَا مَاتَ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ نَكَتَ لَهٗ السَّمَاءُ و الْاَرْضُ و الطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ و الْحِيْتَانُ فِي الْمَاءِ فَيُنْدَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی مَكَانَهُ مِنْ الثَّلَاثَةِ الٰی اٰخِرِ الْحَدِيْثِ، قَالَ فَاِذَا مَاتَ اَحَدٌ مِنَ الثَّلَاثِمِائَةِ يُنْدَلُ اللّٰهُ مَكَانَهُ مِنْ حِيَارِ عَادَةَ» (كشْفُ الْحُحْفِ و الْاَسْتَار ۳۹، مطلق الأَسْرَار ۲۸ و دفتر روشایی، سد ۲۵۵) و روربهان که متن حدیث را در این دو کتاب حود آورده است در شرح شطحیات حویش ترجمه‌ای ارین حدیث دارد که برای مرید اطلاع حواسندگان آن را در ایسحا می‌آوریم گفت حق را پیوسته در روی رمین باشد سصد کس که دل ایشان نَبِلْ ادم ماند علیه السلام و چهل تن که دل ایشان نَبِلْ ابراهیم ماند و هفت که دل ایشان نَبِلْ حبرئیل ماند علیه السلام و پنج که دل ایشان نَبِلْ میکائیل ماند علیه السلام و سه که دل ایشان به دل اسرافیل ماند علیه السلام و یکی که دل او نَبِلْ عررائیل ماند علیه السلام چون یکی از ایشان به آحرت رود، برای او نگرید آسمان و رمین و مرع در هوا و ماهی در دریا خداوند سحانه و تعالی ار سه‌گانه یکی نار حای او نشانند همچس به ترتیب تا سیصد چون ار سیصد یکی نگردد ار حیار عموم یکی را نارحای^۱ او نشانند (شرح شطحیات ۵۲-۵۳) یک قرن قبل ار روربهان، مؤلف ستان العارفين، یعنی انوبصر احمد بن الحیر، داستانی نقل کرده است که رمین به خداوند شکایت کرد که نارفتن پیامبران جهان، دیگر قدم هیچ پیامبری بر روی من نخواهد بود حق تعالی به رمین وحی کرد که «من اندر رمین مردمانی آفریم که دل‌های ایشان مانند دل پیغامبران بود» و سپس شماره ایشان را سیصد یاد می‌کند که «هفتاد تن ایشان اوتاد اند و چهل تن بحا و ده تن نما و هفت تن عرفا و سه تن مختاران و یک تن است که مر او را عوث حواند» (ستان العارفين صمیمه منتح رونق المحالسن ۱۳۷) عطار، در تذکره الأولیاء، در موارد دیگری بیر ارین تعبیر بهره برده است ار حمله ۷۸ ۱۱ و ۱۲۳۱ که مستقیماً ربطی به نَبِلْ احوال و صفات ایسان بیر ندارد، برحلاف آنچه اس‌عربی در فتوحات ۱/۱۶۰، گفته است که «يُطْلِقُونَ الْاَنْدَالَ عَلٰی مَنْ سَدَلَتْ اَوْصَافُهُ الْمَدْمُومَةَ بِالْمَحْمُودَةِ» طاهرراً «اندال» ار روی کلمه فارسی «نَبِل» (ترحمه «علی قلب») ساخته شده است (مقایسه شود نا بحرذ، بشکوه و سامان و) و تمام مباحث فقه اللعوی متکی

۱ ما رسم الحظ پرفسور هبری کربس را که «نار حای» مشکول کرده اسب رعاب نکردم و احمالا «نارحای» درسب اسب نگرید به معلمت ما بر مرمورات اسدی ۲۰۲

[ذکر ابن محمد جعفر الصادق رضی الله عنه]

الأوّل منهم، آن سلطانِ مَلّتِ مصطوفی، آن برهانِ حَحّتِ سوی، آن عاملِ صدّیق، آن عالمِ تحقیق، آن میوهٔ دلِ اولیا، آن گوشهٔ حگرِ انبیا، آن ناقدِ علی، آن وارثِ سی، آن عارفِ عاشق، ابو محمد جعفر صادق، رضی الله عنه

گفته بودیم که اگر ذکر انبیا و صحابه و اهل بیت کیم یک کتاب جداگانه می‌ناید و این کتاب شرح حال آن قوم خواهد بود از مشایخ که بعد از ایشان بوده‌اند اما نه سب ترک به صادق، رضی الله عنه، ابتدا کیم که او بپیر بعد از ایشان بوده است و چون از اهل بیت بیشتر سحرِ طریقت او گفته است و روایت ارو پیش آمده است، کلمه‌ای چند از ایشان بارم که ایشان همه یکی‌اند چون ذکر او کرده آمد، ذکر همه کرده بود سیی که قومی [که] مذهب او دارند مذهب دوازده دارند یعنی یکی دوازده است و دوازده یکی

و اگر تنها صفت او گویم نه ربان و عبارت من راست بیاید که در حملهٔ علوم و اشارات و عبارات، بی تکلف، نه کمال بود و قُدوّهٔ حملهٔ مشایخ بود و اعتماد همه برو بود و مقتدای مطلق بود هم الهیان را شیخ بود هم محمدیان را امام بود، هم اهل دوق را پیش‌رو بود هم اهل عشق را پیش‌وا بود هم عُنَاد را مقدّم بود، هم رُهَاد را مکرم بود، هم صاحب تصفِ حقایق بود، هم در لطایفِ تفسیر و اسرارِ تریل بی‌بطیر بود و از ناقر، رضی الله عنه، سی سحرِ عظیم نقل کرده است

و عجب می‌دارم از آن قوم که ایشان را خیال بدد که اهل سَنّت و جماعت را نا اهل بیت چیزی بر راه است، و اهل سَنّت و جماعت اهل بیت‌اند نه حقیقت و من آن نمی‌دانم که

کسی در حیاِ باطل نمانده است آن می‌دانم که هر که نه محمّد ایمان دارد و نه فرزندان و یارانش ایمان ندارد نه محمّد ایمان ندارد، تا به حدّی که امام شافعی، رضى الله عنه، در دوستی اهل بیت تا به حدّی بود که نه رخصت بست کردید و او را محسوس کردند و او در آن معنی شعری گفته است و یک بیت را معنی آن است که «اگر دوستداري آلِ محمّد رخص است، گو حملهٔ اِس و حِنّ گواهی دهید نه رخص من» و اگر اصحاب و آل دانستن از اصول ایمان بیست، سنی فصول که نه کار نمی‌آید

۵ می‌دانی اگر این بیز دانی ریانی ندارد بلکه انصاف آن است که چون پادشاه دنیا و آخرت محمّد را، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام، می‌دانی و زَرای او را نه حای خود باید شاحت و صحابهٔ او را، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ، نه حای خود باید شاحت و فرزندانش را نه حای خود باید دانست تا سنی پاک باشی و با هیچ کس از پیوستگان پادشاهت کار نبود چنان که بوحیهه را، رضى الله عنه، سؤال کردند که از پیوستگان پیغامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ، «کدام فاصل‌تر؟» گفت «ار پیران صدیق و فاروق و از جوانان عثمان و علی و از ریان عایشه و از دختران فاطمه» رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ

۶ نقل است که منصور حلیفهٔ دوم بود، شی و ریر را بفرستاد که «برو صادق را بیار تا بگشیم» و ریر سنی گفت که «کسی که در گوشه‌ای نشسته بود و عرلت گرفته و نه عبادت مشغول شده و دست از ملک دنیا کوتاه کرده و امیرالمؤمنین را ارو ریحی سمی‌رسد، درآوردن او چه فایده بود؟» سود نداشت و ریر برفت حلیفه علامان را بفرمود که «چون صادق درآید و من کلاه از سر بگیرم، در حال سر او را بگیرد» پس چون و ریر بیامد و صادق را بیاورد چون از در درآمد، منصور پیش او بار دوید و در صدرش نشانند و به دو رانو پیش او درآمد چنان که علامان را عجب آمد و و ریر در شگفت بماند پس گفت «چه حاجت است؟» گفت «مرا دیگر پیش خود نحوانی و مرا نه طاعت حدابند گذاری» دستورش داد و باعراری تمام نارگردانید و در حال لرزه برو افتاد و دواج در سر کشید و بیهوش گشت تا سه روز بیمار از وی فوت شد پس چون با خود آمد، و ریر گفت ارو پرسیدم که «تو را چه رسید؟» گفت «چون صادق از در درآمد، ازدهایی دیدم با او نه هم یک لب بر ریر صُفّه بهاده و یک لب نه ریر صُفّه و مرا گفت «اگر او را بیازاری تو را نا این صُفّه فرو برم» من از بیم آن ازدها نداستم که چه گویم، او را عدر حواستم و من چنین از

هوش برفتم

۷ و نقل است که یک نار داوِد طائی، رضى الله عنه، نه بر دیک وی آمد و گفت «یا پسر رسول حدای! مرا پندی ده که دلم سیاه شده است» صادق گفت «یا نا سلیمان! تو راهد رمانهٔ حویشی تو را پند من چه حاجت ناشد؟» گفت «ای فرزند پیغامبر! شما را بر همه حلاقی فصل است و پند دادن همه را واجب» گفت «یا ناسلیمان، من از آن می‌ترسم که نه قیامت حدّ من دست در من رند که چرا حق متاعت من نگراردی و این کار نه سست صحیح و سب قوی بیست این کار نه معامله شایسته است در حصر حق تعالی» داوِد در گریستن آمد گفت «نار حدایا! آن که معجون طیبی وی از آب سوت است و ترکیب طبیعت از اصل برهان و حجت است حدّش که رسول است و مادرش نتول است وی ندین حیرانی است، داوِد که باشد که نه معامله خود مُعجب شود»

۸ و نقل است که یک روز با موالی حویش شسته بود مر ایشان راگفت «بیاید تا بیعت و عهد بندیم که هر که از میان ما رستگاری یاند در قیامت همه را شاعت کند» گفتند «یا ابن رسول‌الله! تو را نه شاعت ما چه حاجت است که حدّ تو شعیع حمله حلقان است؟» پس او گفت «من نا این افعال خود شرم دارم که نه قیامت در روی حدّ خود نگرم» وَ السَّلَام

۹ و نقل است که صادق مدّتی حلوت کرد و بیرون بیامد سُعیانِ ثُورِی، رضى الله عنه، نه در خانه وی شد و گفت «مردمان از فواید آنفاس تو محروم‌اند، چرا عرلت اختیار کرده‌ای؟» صادق حواب داد که «اکون روی چنین می‌دارد فَسَدَ الرِّمَانُ وَ تَعَيَّرَ الْإِحْوَانُ» و این دو بیت برحواد

دَهَتْ أَلْوَفَاءَ دَهَابِ الْأَمْسِ الدَّاهِبِ وَ النَّاسِ نَيْنِ مَحَابِلِ وَ مَارِبِ
يُهْمُونَ نَيْنَهُمُ الْمَوَدَّةَ وَ الصِّفَا وَ قُلُوبَهُمْ مَخْشُوءَةً بِعَقَارِبِ

۱ و نقل است که روری صادق را دیدند که حرّی گرانمایه پوشیده بود گفتند «یا ابن رسول الله لئیس هذا من ربي اهل نيتك» دست آن کس بگرفت و به آستین درکشید پلاسی در ریر داشت که دست را حلیده می‌کرد گفت «هذا للحق و هذا للحلق» و السلام

۱۱ و نقل است که کسی صادق راگفت «تو همه هرها داری رهادت ظاهر ریادت داری و کرم باطن و قُرّة العینِ حاندانی لیکن بس متکبری» گفت «من متکتر بیم لیکن کمر مرا